

خلافت در اندیشه و رفتار سیاسی «ابوالکلام آزاد»

محمد حسن مهدوی^۱

چکیده

ابوالکلام آزاد، متفکر برجسته هندوستانی، در راستای حمایت از خلافت، تلاش‌های همه‌جانبه فکری - سیاسی از خود نشان داد. اوج تلاش‌های وی را می‌توان در شکل‌گیری جنبش خلافت مشاهده کرد. موقعیت خاص مسلمانان هند، سبب تقویت این دیدگاه شده است. حمایت از خلافت در اندیشه متفکرین اسلامی هند، جهت موازنه قدرت بین هندو و مسلمان از یک طرف و رهایی از ستم استعمار از طرف دیگر، استفاده شده است. دیدگاه فوق در مورد ابوالکلام آزاد، به صورت مطلق صحت نداشته، بلکه او در زمره آن دسته از اندیشمندان است که خلافت را جزء لاینفک اندیشه سیاسی اسلام می‌دانند. در اندیشه ایشان، سامان دینی و دنیایی جز در سایه خلافت امکان‌پذیر نخواهد بود. وی ضمن اینکه پیوند ناگسستنی بین دین و سیاست قائل است، خلافت را تنها شکل قابل قبول و مشروع حکومت در اسلام می‌داند و برای دفاع از آن مبنای دینی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

خلافت اسلامی، مسلمانان هند، ابوالکلام آزاد، جنبش خلافت.

^۱. دانش‌پژوه دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

زمانی که بحران همه‌جانبه، دستگاه خلافت اسلامی در ترکیه را فراگرفته بود و «کمال آتاتورک» تصمیم به الغای آن داشت، خیلی دورتر از مرکزیت خلافت، جنبشی به راه افتاد که در حمایت از خلافت سروصدای زیادی پیاورد. ابوالکلام آزاد، متفکر اهل هندوستان، ضمن حمایت عملی از جنبش خلافت، در راستای حمایت از اندیشه خلافت نیز همت گماشت. نوشته حاضر با مقدمه‌ای از اوضاع خلافت و شرح حال مختصری از ابوالکلام آزاد، دیدگاه وی در مورد خلافت را بررسی می‌کند.

۱ - خلافت اسلامی و چالش‌های آن در دوره معاصر

خلافت در اندیشه اهل سنت عبارت است از؛ «جانشینی پیامبر ﷺ در حراست دین و سیاست دنیا». خلافت اگرچه نمونه آرمانی دولت اسلامی از نگاه اهل سنت است، اما در عمل، وصفی در رابطه با تمام دولت‌های بعد از پیامبر اسلام ﷺ اعم از صالح و فاسد است (فیرحی، ۳۲ و ۳۳). از مسلمات اندیشه خلافت، جمع دو قدرت دینی و دنیایی برای خلیفه است که تا پیدایش تحولات معاصر در این باب، مخالفی نداشته است.

ضعف‌ها، کارکردها و کارنامه مفتضحانه سیاسی نهاد خلافت در رابطه با استعمار و هجوم بیگانگان در سرزمین‌های اسلامی و مشکلات ناشی از آن، شک و تردیدهای زیادی را در مورد آن برانگیخت. شیوه استبدادی خلیفه عبدالحمید علی‌رغم شعارهای پان اسلامیتی‌اش، جنگ جهانی اول و شکست عثمانی، تجزیه قلمرو عربی خلافت و... همگی نشان از بین رفتن هیبت و اهمیت خلافت در داخل و خارج از ترکیه داشت. این عوامل، حملات علیه دستگاه خلافت را تشدید کرد. پرونده خلافت در حوزه عمل سیاسی اسلام در ترکیه، توسط حکومت کمال آتاتورک برچیده شد.

الغای خلافت عثمانی که جهان اسلام را در یک عمل غیرمنتظره قرار داده بود، واکنش‌های زیادی در پی داشت. الغای خلافت در خود ترکیه هم، واکنش‌های عالمان دینی را به همراه داشت (زارع، ۱۲۷). کردهای ترکیه ناراضی از ملی‌گرایی ترک، همین امر را بهانه شورش به رهبری شیخ سعید از طریقه نقشبندی، نمودند که به شدت سرکوب شدند. در این ماجرا شیخ سعید با جمعی از یارانش اعدام گردیدند. در ۱۹۳۰ م/ ۱۳۰۹ ش. هم قیامی دیگر به رهبری درویش محمد رخ داد که در پی اعاده خلافت و شریعت اسلامی بود. این قیام نیز همانند قیام شیخ سعید سرکوب شد (موثقی، ۱۳۸۰، ۱۵۵). نهاد دینی در قلمرو عثمانی همیشه بخشی از دولت و در

تعامل با آن بوده، لذا فاقد استقلال لازم در تصمیم‌گیری‌ها راجع به مسائل مهم بوده است. از همین روست که تحرکات علیه خلافت و سرانجام الغای آن، در بیرون از ترکیه بازتاب بیشتری داشت.

گذشته از انتقادهای شدید نسبت به الغای خلافت در گوشه و کنار جهان اسلام، حامیان ناراضی از کارکرد خلافت نیز، هم‌نوا با مخالفین، به نظریه‌پردازی در رابطه با عدم ضرورت خلافت پرداختند. اولین رساله که به‌طور صریح از ایده سکولار در جهان اسلام حمایت نمود، «الخلافة و سلطه الامه» است. این رساله در ۱۹۲۲ م. و به‌وسیله مجلس ملی ترکیه تدوین و منتشر شد که در آن به جدایی سلطنت از خلافت، اشاره شده است (رک. قدردان قراملکی، ۱۱۹). مصطفی کمال هم با رد خلافت الهی صحابه، استدلال می‌کرد «پیغمبر ما به صحابه خود دستور داده است که ملت‌های جهان را به دین اسلام درآورند و فرمان نداده است که برای این ملت‌ها حکومت برقرار کنند» (همان، ۱۱۸ و عنایت، ۱۳۶۲، ۵۵). محمد عبده متفکر بزرگ جهان اسلام هم می‌گوید: «امت یا نمایندگان امت، خلیفه را نصب می‌کنند و ملت به‌حق بر وی سلطه دارند و هرگاه مصلحتشان اقتضا کند، می‌توانند خلیفه را عزل کنند. خلیفه ازهرجهت حاکمی مدنی است» (شریعتمداری، ۱۳۵ و عنایت، ۱۳۷۲، ۱۵۱).

مهم‌ترین اثر در حمایت از اقدام مصطفی کمال در الغای خلافت، توسط علی عبدالرزاق مصری نوشته شد. وی «الاسلام و اصول الحکم» را در پاسخ به «الخلافة او الامامه العظمی» رشید رضا، نوشت. وی در این رساله حتی منشأ الهی دانستن حکومت خود پیامبر ﷺ را هم منکر شد. وی در استدلال‌هایش با اشاره به برخی از آیات قرآن^۱ چنین نتیجه می‌گیرد: «القرآن کما تری یمنع صریحا ان یکون النبی حفیظا علی الناس و لاوکیلا و لاجبارا و لامسیطرا... و من لم یکن حفیظا و لامسیطرا، فلیس بملک، لان من لوازم الملک السیطره العامه و الجبروت سلطانا غیرمحدود و من لم یکن وکیلا فلیس علی الملک بملک ایضا» (علیخانی و دیگران، ۳۰۵ و ۳۰۶ و عنایت، ۱۳۷۲، ۱۸۲ - ۱۹۲)؛ یعنی قرآن به‌صراحت پیامبر را از این‌که حفیظ، وکیل و یا مسلط بر مردم باشد، منع می‌کند. پس کسی که از این ویژگی‌ها منع شده باشد نمی‌تواند حاکم مردم باشد زیرا از لازمه حکومت کردن، سلطه تام داشتن است.

^۱. نساء/۸۰، انعام/۶۷ و ۱۰۷، یونس/۹۹ و ۱۰۸، اسراء/۵۴، فرقان/۴۳، الزمر/۴۱، شوری/۴۸، ق/۴۵ و غاشیه/۲۲.

۲ - مسلمانان هند و مسئله خلافت

مسلمانان هند اگرچه اکثریت مردم این کشور را تشکیل نمی‌دهند؛ اما از دیرباز یک جمعیت تأثیرگذار و حتی در اواخر صاحب حاکمیت در این کشور بوده‌اند. بعد از ضعف و سرانجام برچیده شدن امپراتوری مغولان هند، مسلمانان هند احساس وابستگی و وفاداری بیشتری به خلافت عثمانی به‌عنوان مرکز خلافت اسلامی داشتند. از طرف دیگر نوع روابط و وفاداری به عثمانی با حضور استعمار در این کشور گره‌خورده بود که اقتضائات گاه ناهمسو با خلافت عثمانی پیدا می‌کرد. زمان جنگ جهانی اول، عثمانی در مقابل انگلیس قرار گرفت و از این جهت مسلمانان هند را به رویاروی جدی با استعمار کشانید.

حضور استعمار در سرزمین هند، همانند حضورش در مناطق دیگر اسلامی، با اقداماتی همراه بود که رفته‌رفته موجی از اعتراض‌ها و جبهه‌گیری‌ها را از سوی مردم بخصوص مسلمانان هند در مقابل استعمارگران، فراهم می‌نمود. سال ۱۸۵۷ م. هند شاهد قیام عمومی مردم علیه استعمار بود که تا آن زمان بنام کمپانی هند شرقی فعالیت می‌کرد. امیران مسلمان در این قیام، نقش به سزای داشتند. با تمام جان‌فشانی‌ها این قیام از سوی استعمارگران به‌طور فجیعی سرکوب شد. بعد از این مستعمره بودن هند، به‌صورت رسمی اعلام شد و استعمارگران به گسترش قلمرو حاکمیت خود اقدام نمودند.

مقاومت و شجاعت امثال حیدرعلی و تیپوسلطان و... از قبل و جسارت و مقاومت مسلمانان در این قیام، انگلیسی را به این باور رساند که؛ مسلمانان هنوز درصدد احیای فرمانروایی و حاکمیت بر این سرزمین‌اند و حاکمیت هیچ بیگانه‌ای را تحمل نخواهند کرد. از همین رو درصدد تضعیف موقعیت مسلمانان برآمده به سیاست تفرقه‌افکنانه متوسل شدند.

- تمایل به هندوها و پس زدن مسلمانان: نهرو معتقد است «بعد از انقلاب ۱۸۵۷ م. انگلیسی‌ها مسلمانان را بیشتر از هندویان تحت فشار قرار دادند، زیرا آنان مسلمانان را مبارزتر و جسورتر می‌دانستند و تصور می‌کردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان بر هند تازه است و به این جهت خطرناک‌تر می‌باشند» (خامنه‌ای، ۲۶ و موثقی، ۱۳۷۷، ۲۷۶).

مهندس بازرگان نیز می‌نویسد: بعد از قیام، انگلیسی‌ها سعی در تضعیف مسلمانان و بهادار دادن به هندوها نمودند، به‌نحوی که مسلمان‌ها به لحاظ اداری و اقتصادی وضع اسفناکی پیدا نمودند. بازرگان می‌گوید «این‌ها (مسلمانان) موقعیت تاریخی خودشان را در محیط‌های شهربانی، قضایی، ارتش و مالیاتی از دست داده‌اند به‌طوری که در فاصله سال‌های ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۸ م. از میان

۲۴۰ وکیل دعاوی هند در کلکته، فقط یک نفر مسلمان بود» و «در میان قضات محاکم عالی حتی یک نفر مسلمان وجود نداشت. در میان شاغلین مشاغل رسمی ایالتی که عددشان ۱۳۳۸ نفر بودند، فقط ۹۲ نفر (کمتر از ۷ درصد) مسلمان بودند» (بازرگان، ۵۴ و شیخ عطا، ۳۰۰ به بعد). انگلیسی‌ها در اقدامی دیگر، سیاست محاصره اقتصادی و فرهنگی را علیه مسلمانان در پیش گرفتند. رباخواران هندی را تحریک می‌کردند وام‌های کلان به مسلمانان بپردازند؛ و سعی داشتند مسلمانان را در جهل نگه‌دارند تا از این طریق توازن قدرت را به نفع هندوها تغییر دهند (خامنه‌ای، ۲۷).

- ایجاد دشمنی بین هندو و مسلمان: استعمار اگرچه توجه بیشتری به هندوها داشت، اما خوب می‌دانست که بها دادن بیش‌ازحد به آنان اگر خطرش بیشتر از مسلمانان نباشد کمتر هم نخواهد بود. لذا تصمیم گرفتند که در یک اقدام تفرقه‌افکنانه به تحریک عده‌ای از مسلمانان علیه هندوها و تلقین این‌که دشمن اصلی آنان هندو است نه استعمار، بپردازند. از این طریق ضمن برانگیختن موج نفرت و کینه هندو علیه مسلمان، می‌توانستند از رشد فزاینده قدرت هندوها نیز جلوگیری کنند.

در راستای نیل به هدف فوق، دولت انگلیس اقدام به جدایی بنگال به دو قسمت غربی و شرقی نمود که بخش شرقی آن از اکثریت مسلمان برخوردار بود. این اقدام در ظاهر تحت عنوان حمایت از مسلمانان و رسیدن آن‌ها به حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان، صورت می‌گرفت. این اقدام علاوه بر این‌که تفرقه و دودستگی بین مسلمانان در حمایت و عدم‌حمایت از این طرح، ایجاد می‌نمود، موجی از نفرت و انزجار را در جامعه هندو علیه مسلمانان موجب شد.

ابوالکلام، در این مورد می‌نویسد: «... بنگال شرقی استان جداگانه‌ای شد. آقای «بام فیلد فولر» که در آن‌وقت نایب‌الحکومه بود به‌صراحت می‌گفت: دولت انگلیس جامعه مسلمین را چون زن سوگلی خود می‌داند. بدین‌جهت انقلابیون (هندویان بنگال که برای استقلال هند دست به انقلاب زده بودند) معتقد بودند مسلمانان، مانعی در راه نیل به آزادی هندوستان می‌باشند و باید همچون موانع دیگر از میان برداشته شوند» (هاردی، ۲۰۷ و بازرگان، ۷۶).

به گفته بازرگان، امر دیگری که به این نفرت‌ها دامن می‌زد این بود که «دولت متوجه شده بود که بیداری سیاسی در میان هندوهای بنگال آن‌قدر بزرگ شده است که دیگر نمی‌توان به هیچ افسر هندو برای قلع‌وقمع فعالیت‌های انقلابیون اعتماد کرد، بدین سبب عده‌ای از افسران مسلمان را به دستگاه آگاهی اداره پلیس منتقل کردند. در نتیجه هندویان بنگال احساس کردند

که مسلمانان نه تنها با آزادی سیاسی بلکه با توده هندو نیز مخالف می‌باشند» (همان).
با توجه به این دو مقدمه، (تحركات جدی علیه خلافت در داخل و خارج از ترکیه و اوضاع خاص مسلمانان هند) سرزمین هند از معدود کشورهای است که به مأوای اصلی حمایت از خلافت اسلامی تبدیل شد. مسلمانان هند، خلافت را یگانه محور اتحاد اسلامی علیه استعمار می‌دانستند.

در این میان ابوالکلام آزاد از متفکرین برجسته مسلمان است که سهم عمده در حمایت فکری از ایده خلافت داشته و از بنیان‌گذاران اصلی جنبش خلافت محسوب می‌گردید. در ادامه ضمن معرفی مختصر از وی به مبانی فکری و سیاسی خلافت از نگاه او، اشاره خواهیم کرد.

۳ - بیوگرافی ابوالکلام آزاد

ابوالکلام محی‌الدین احمد آزاد، در یک خانواده مذهبی در سال ۱۸۸۸ م. در مکه و در جوار باب‌السلام چشم به جهان گشود. اجداد او در زمان بابر از هرات افغانستان به هند آمده و از آنجا به مکه مهاجرت نموده بودند. در سنین کودکی آموزش حدیث و فقه را در جامعه‌اللازهر قاهره شروع کرد. با هوش و ذکاوتی سرشاری که داشت، دوره ده‌ساله را به مدت چهار سال و نیم، به پایان رسانید. در سن ۱۴ سالگی به‌عنوان مدیرمسئول روزنامه لسان‌الصدق، به فعالیت پرداخت. در همین مجله بود که انتقاد او از کتاب شمس‌العلماء الطاف‌حسین (شاعر) که در وصف و شرح حال «سر سید احمدخان» نوشته بود، موردتوجه اهل تحقیق و قلم قرار گرفت.

آزاد در سال ۱۹۰۵ م. برای سفر به خاورمیانه، هندوستان را ترک نموده و از نزدیک با ایده‌های دانشمندان ترک و عرب که در راستای مبارزات ضد استعماری گام برمی‌داشتند، آشنا شد. پس از این اندیشه‌های پان‌اسلامی در رویاروی با استعمار، در افکار وی جای گرفت. وی همچنین به حدیث و تفسیر بر اساس آموزه‌های اسلامی، همت گماشت. به گفته خود آزاد «تماس با انقلابیون عرب و ترک، عقاید سیاسی‌ام را محکم‌تر کرد. آن‌ها ... معتقد بودند که مسلمانان هند می‌بایستی نهضت ما را برای نیل به مقصود رهبری نمایند و نمی‌توانستند بفهمند که چرا مسلمین هند به دنبال انگلیسی‌ها افتاده از آن‌ها پیروی می‌کنند. این مطالب عقیده مرا که مسلمین هندوستان، باید در امر آزادی کشور همکاری نمایند، بیش‌ازپیش استوار کرد» (مشیرالحسن، ۹۸ - ۱۰۰ و شیخ عطا، ۳۶۶ به بعد، بازرگان، ۷۴، علیخانی و دیگران، ۳۵۷).

ابوالکلام هنوز ۱۶ سال بیشتر نداشت که در محافل علمی و سیاسی شبه‌قاره، آوازه بلند یافت. در سن ۱۶ سالگی وقتی از طرف انجمن «حمایت اسلام» لاهور جهت سخنرانی دعوت شده بود، الطاف حسین شاعر بعد از خطابه وی گفته بود: مثل این که سر پیری، روی شانه‌های این جوان گذاشته باشند. آزاد هنوز ۲۴ سال سن داشت که مجله الهلال را منتشر می‌کرد (۱۹۱۲ م) که نقش به سزای در بیداری مردم هند و قیامشان علیه استعمار انگلیس داشت. مجله الهلال در ردیف عروه الوثقی سید جمال به حساب می‌آمد. سه سال بعد به نوشتن تفسیر قرآن بنام «ترجمان القرآن»، اقدام نمود که در حد خود بی‌نظیر بود. این تفسیر تحسین همگان را در پی داشته و او مفتخر به لقب امام الهند گردید. وی همچنین غیر از این تفسیر، آثار فراوان علمی و ادبی به یادگار گذاشت. از جمله: مسئله خلافت، اتحاد اسلامی، هند آزادی گرفت، ام‌الکتاب، اسلام و مسیحیت، جنگ از نظر اسلام و... همه این آثار غیر از تعداد زیادی از مجلات بود که آزاد هدایت آن‌ها را به عهده داشت؛ مثل لسان‌الصدق، الهلال، البلاغ، پیغام، الجامعه و... در ۱۹۲۳ م. هنگامی که سی‌وچهار سال داشت به ریاست کنگره ملی نائل آمد. (همان: ۳۶۶ و ۳۶۷ و ر.ک. بجنوردی، ج ۱: ۳۰۶ به بعد).

ویژگی دیگری آزاد عشق به اهل بیت است. ایشان با این که یک فرد سنی متعهد به مذهب است، اما با فکر آزادی که داشت، در اشعار و گفتارهایش عشق به اهل بیت پیامبر بخصوص امام حسین (علیه السلام) موج می‌زند. وی در خطابه‌ای که به مناسبت امام حسین (علیه السلام) ایراد نمود، آن حضرت را الگوی خوبی برای آزادگان جهان می‌داند. ملت‌ها می‌توانند؛ جهاد علیه ظلم و ستم، ایثار و فداکاری، نترسیدن از قلت عدد، مبارزه آشکار علیه حکومت فاسد، صبر و تحمل مشقت‌ها در راه جهاد و... را از قیام آن حضرت الگو بگیرند. او در این خصوص می‌گوید: «سیدالشهدا با فدا کردن جان عزیز و حیات شیرین خود، بهترین الگوی جهاد علیه مظالم بنی‌امیه را پایه‌ریزی نمودند و منکر وفاداری و اطاعت از حکومتی که مبتنی بر جبر و استبداد بود، شدند» و «الگوی که حادثه کربلا می‌آموزد این است که علیه مظالم نظام‌های استبدادی باید آشکارا مبارزه شود و از حکومتی اطاعت و وفاداری نشود که حقوق و آزادی انسان‌ها را غارت می‌کنند» (آزاد، ۹۵ به بعد).

۳- ۱- دین و سیاست از نگاه آزاد

چنانچه اشاره شد، اصل تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست جزء مسلمات اندیشه سیاسی اسلام بوده که کمتر مورد بحث قرار داشته است. مواجهه جهان اسلام با مدرنیته غربی، ضعف و سستی

خلافت در قبال مشکلات جهان اسلام و پیدایش کشورها و ملت‌های مستقل باعث شد که اندیشه جدایی دین از قلمرو اجتماعی و حکومتی در جهان اسلام هم طرفدارانی بیابد. این طرفداران بیشتر از قشر تحصیل کرده غرب و محافل روشنفکری بودند. این تفکر از سوی آزاد به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و معتقد آن را مرتدی می‌دانست که بی‌سروصدا کارش را انجام می‌دهد.

در لابه‌لای گفتار و نوشتار وی همواره این نکته به چشم می‌خورد که در تفکر سیاسی اسلام دین از سیاست جدا نبوده و بلکه این دین است که قواعد و اصول سیاسی را به ما می‌آموزد؛ «قومی که به خداوند یکتا و پیامبرش محمد (ص) اقرار دارد باید زندگی خود را با معیاری که آنان مقرر داشته‌اند طرح ریزد. مسائل سیاسی باید از روح دین اشباع شود. اسلام راه زندگی سیاسی را برای مسلمانان باز خواهد کرد ... در اروپا کلمه «ملت» و اما در میان مسلمانان، «خدا» یا «اسلام» است که هزار دل را یکدل می‌کند. مسلمانی که می‌خواهد دین و سیاست را از هم جدا کند مرتدی است که بی‌سروصدا کار خود را صورت می‌دهد» (হারدی، ۲۴۳ و شیخ عطاء، ۳۵۱).

وی در بازگشت به هند، سعی داشت با انتشار الهلال، تمام تلاش خود را معطوف به همین امر نماید. چنانچه خود می‌گوید: «این سؤال که آیا مباحث سیاسی باید از آموزش دینی جدا باشد؟ بسیار مهم است؛ اما شما باید بدانید که این پایه واقعی است که ما قصد داریم تمامی بنای الهلال (نشریه‌ای که از سوی آزاد با این نام منتشر می‌شد) را بر آن استوار سازیم. اگر بگویید طاق آن زیبا نیست ممکن است بکشیم تا شکل آن را عوض کنیم، اما اگر شما می‌خواهید پایه‌های طاق نما برداشته شود ما نمی‌توانیم به این میل شما تن در دهیم. اگر ما دین را از امور سیاسی جدا کنیم چیزی برای ما باقی نخواهد ماند» (مشیرالحسن، ۲۱ و ۲۲، علیخانی و دیگران، ۳۶۹).

چنانچه مشاهده می‌شود از نگاه آزاد، دین و سیاست چنان باهم تلفیق شده و گره خورده است که از هم جداسازی نیستند. هر جدایی بین این دو، به معنای نابودی اساس سیاست و دین تلقی می‌شود. دین همچون ستون برای سیاست است که برداشتن آن یعنی تخریب و باقی نگذاشتن چیزی از اسلام. هم او می‌گوید: «اسلام چنین می‌آموزد که دین و دنیا، احکام شرع مقدس و حکومت از هم دیگر جدا نیستند. بلکه حکومت حقیقی و سازگار با اراده خداوند، آن است که شریعت، خود به وجود آورده است» (হারدی، ۲۵۳).

۳-۲ - خلافت اسلامی از دیدگاه آزاد

ابوالکلام که دین و سیاست را یکی می‌داند و معتقد است، باید سیاست از دل دین برآمده و خط خود را از دین اتخاذ نماید، برای پیش‌برد چنین سیاستی، از همان نظریه‌ی سنتی خلافت اسلامی حمایت می‌کند. این نظریه تا آن زمان نظریه مسلط حکومت در اندیشه متفکران اسلامی بوده است. بر اساس این دیدگاه، شخصی که متصدی مقام خلافت و امور مسلمانان است، بر اساس دین و شریعت این امور را اداره می‌نماید. توجه آزاد مشخصاً به خلافت عثمانی بود و اعتقاد داشت که؛ در شرایط کنونی باید مسلمانان حول محور آن به مبارزات و مطالبات تلاش نمایند.

از دید امثال کواکبی (عنایت، ۱۳۷۲، ۱۰۶) و رشید رضا (علیخانی، ۱۸۴، فیرحی، ۱۴۱) خلافت به علت مشروط به قریشی بودن، باید در انحصار عرب باشد. از نگاه آزاد، خلافت عاری از شرط و شروط اضافی بود. از نگاه وی رعایت قانون اسلام و شرع توسط خلیفه، اطاعت از وی بر مؤمنان را واجب و مخالفت با او، عمل غیراسلامی و حرام قلمداد می‌شود. از این جهت شاید بتوان آزاد را در زمره آن دسته از عالمان سنی دانست که تغلب را در کسب مشروعیت خلیفه کافی می‌دانند. به شرط این که در طول مدت زمامداری بتواند بر اساس عدل بر مردم حکم براند. اگرچه از نگاه آزاد هم هرچه شرایط بیشتری در خلیفه باشد، در رسیدن به خلافت آرمانی اسلام بهتر کمک خواهد کرد.

وی می‌گوید: «... پس از سقوط مغولان هند، دستگاه خلافت به دست سلسله ترکان عثمانی بازگشته است و اطاعت از خلیفه در کلیه امور دنیوی و دینی، واجب است» (مشیرالحسن، ۸۵). «دشمن عثمانی دشمن اسلام است» (هاردی، ۲۴۵). در جای دیگری خلافت را «منسوب من الله» دانسته و معتقد است که مقام خلافت را خداوند برای تحقق دنیا، بنا نهاده است (همان، ۲۵۳). لذا ادعا می‌کند «از آنجائی که مقام خلافت منصوب از جانب خداوند است، صیانت اسلام از طریق او حاصل می‌شود. بر همگان واجب است از خلیفه اطاعت نمایند». با استدلال به آیه شریفه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر ... طغیان علیه خلیفه را در غیر زمانی که بدعتی آشکار را مرتکب شده باشد، جنایت می‌داند (مشیرالحسن، ۶۶).

۳-۳ - خلافت اسلامی نماد وحدانیت خداوند در زمین

ابوالکلام در حمایت از خلافت اسلامی پا را از حد یک اطاعت عادی فراتر نهاده است. وی با یک تحلیل کلامی - اعتقادی، خلافت اسلامی را نمادی از وحدانیت خداوند در زمین و بسان قانون

مرکزی می‌داند که حلقه‌هایی از وجود بر آن متکی است و بدون آن زندگی دچار پراکندگی و تشتت می‌شود. از این جهت تعبیرات آزاد، خاص خود او و نهایت تلفیق دین و سیاست است که کمتر از دیگران شنیده شده است: «خداوند برای هر طبقه از مخلوقات، قالب و سازمان خاصی را مقرر داشته است که می‌توان از آن به قانون مرکز تعبیر کرد. هر حلقه‌ای از وجود بر آن مرکز متکی است و بدون اطاعت از این مرکز رهبری کننده، هستی دچار آشفتگی خواهد شد. حیات و سلامت بستگی به وجود آن قانون مرکزی دارد. اعتقاد به وحدانیت حق (توحید) آن مرکزی است که کلیه اعتقادات دیگر، بر گرد آن حلقه‌ای را تشکیل می‌دهند. خلافت اسلامی تعبیر و بیان ظاهری این حقیقت است که بشر، توحید را به منزله مرکز حیات مسلمین پذیرفته است» (هاردی، ۲۵۴، علیخانی، ۳۷۱).

۳ - ۴ - خلافت محور اتحاد مسلمانان

از نگاه آزاد، حمایت از خلیفه عثمانی و تمامیت ارضی قلمروی حاکمیت خلیفه، از آن جهت ضروری است که حفاظت و صیانت اسلام و وحدت جهان اسلام، فقط از این طریق میسر و مقدور است. به اعتقاد وی، وحدت جامعه اسلامی با تمرکز قدرت رهبری خلیفه - که آن روز در خلافت عثمانی متجلی می‌شد - ارتباط تام و تمام دارد و بدون آن جامعه آرمانی وعده داده شده الهی، تحقق نخواهد یافت. وی می‌گوید: «این خلیفه است که افراد متفرق مسلمان را به صورت یک امت واحد، درمی‌آورد؛ و بدون خلیفه امت واحد مسلمان آن گونه که در قرآن مقرر شده، تحقق پیدا نمی‌کند؛ و از آن طرف، اگر جامعه نتواند خصوصیات یک جامعه واحد را پیدا کند به دوران جاهلیت بازمی‌گردد» (مشیرالحسن، ۶۶).

اعتقاد آزاد، بر این بود که همچنان که وظیفه مسلمین است که اگر چنانچه کشوری از کشورهای اسلامی مورد هجوم دشمن واقع شود، همچون تن واحد به دفاع برخیزند، «به طریق اولی وظیفه مسلمانان است که چون خلیفه با خطری تهدید شود به کمک او بشتابند» (شیخ عطا، ۳۶۰) و «اگر دشمنی توفیق یابد که حکومت خود را پایه‌گذاری کند، آنان (مسلمانان) باید برای مبارزه همه‌جانبه برای بیرون راندن آن از سرزمین اسلام، بسیج شوند و کسانی هم که توان دفاع ندارند، به سرزمین اسلامی مهاجرت نمایند» (مشیرالحسن، ۶۷).

۳ - ۵ - سیستم امامت با محوریت خلافت

یکی از انتقادات به اندیشه خلافت، این بود که؛ خلافت با توجه به پراکندگی مسلمانان در

کشورهای مختلف، پاسخ‌گوی مشکلات فعلی نمی‌تواند باشد. با توجه به همین مسئله، کسانی چون سید احمدخان ابراز می‌داشتند؛ که ما تحت حاکمیت انگلیس هستیم و خلیفه عثمانی هیچ نوع حق و صلاحیت روحانی بر ما ندارد. این عنوان تنها بر مسلمانان سرزمین خودش صادق است؛ بنابراین مسلمانان هند قانوناً موظف هستند از حکومت انگلیسی هند پیروی کنند. نه این‌که از یک «خلیفه مسلمان خارجی» اطاعت و دفاع کنند، اگرچه مورد هجوم واقع شده باشد (موثقی، ۱۳۷۷، ۲۸۵).

در مقابل ابوالکلام، امت اسلامی را امت واحدی دارای سرنوشت یکسان می‌دانست. وی برای اداره کشورهای اسلامی که دور از مرکزیت خلافت اسلامی هستند، سیستم امامت زیر لوای خلافت را پیشنهاد می‌کرد و می‌گفت؛ هر کشوری که جمعیت زیادی مسلمان دارد، نیاز به یک امام دارد که به اتحاد و وفاداری به خلافت متعهد باشد. برای برآورده شدن این منظور، وی در خصوص هند دست به اقدام عملی زده و جمعیت حزب‌الله را در سال ۱۹۱۳ م. در شهر کلکته (شهر محل سکونتش)، تأسیس نمود. جمعیت حزب‌الله یک جمعیت نسبتاً سری بود که ایده‌های «پان اسلامی» را تبلیغ و تقویت می‌کرد. طرح و نقشه‌شان این بود که مسلمانان هند را زیر نام یک امام (احتمالاً خود آزاد)، یکپارچه و متحد نمایند. حتی در مواردی با هندوها در رابطه با فراهم ساختن زمینه، برای اعلام جهاد علیه استعمارگران، به توافق برسند. این حزب بیش از همه از تحریم کالاهای خارجی، حمایت می‌کردند (مشیرالحسن، ۱۰۵).

در اقدامی دیگر ابوالکلام به تأسیس کالج علمی دارالارشاد، اقدام نمود. این کالج در سال ۱۹۱۵ م در کلکته بنا نهاده شد. قصد وی از ایجاد این مجموعه، پیشبرد طرح‌ها و ایده‌های خود در مورد انقلاب بود. این کالج به‌صورت سری‌تری از جمعیت حزب‌الله اداره می‌شد. دانشجویان آن کاملاً گزینشی بوده و هیچ فرد بیگانه‌ای اجازه ورود به آن را نداشت. هر دانشجو موظف می‌شد که در قسمتی خاص از مملکت به تبلیغ و فعالیت بپردازد (همان).

۳- ۶- ابوالکلام و جنبش خلافت

ابوالکلام تنها درصدد نظریه‌پردازی و حمایت‌های نظری و فکری از خلافت اسلامی نبود؛ بلکه در بعد عملی، آزاد یکی از بنیان‌گذاران جدی و رهبر اصلی جنبش حمایت از خلافت عثمانی است. این جنبش با نام جنبش خلافت یکی از جدی‌ترین تحرکات سیاسی در حمایت از دستگاه خلافت و آن‌هم در کشوری خیلی دورتر از مرکز خلافت است. این جنبش اهداف بین‌المللی و داخلی را

همزمان دنبال می‌کرد که در هر کدام، دستاورد خاصی داشته است که به آن اشاره می‌کنیم:

- وحدت جهان اسلام در سایه خلافت عثمانی: جنبش خلافت سرنوشت مسلمانان هند را با سرنوشت ملل مسلمان گره می‌زد و آن را جدای از سرنوشت دیگر ممالک اسلامی بخصوص قلمروی تحت حاکمیت مستقیم خلیفه نمی‌دانست. به همین علت تحرکات استعمار در قلمرو اسلامی را که عمدتاً شامل حاکمیت عثمانی می‌شد، دنبال می‌کردند و به تناسب اوضاع واکنش نشان می‌دادند.

اگرچه به صورت رسمی این جنبش بعد از جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۱۹ م ابراز وجود کرد؛ اما چنانچه موثقی هم معتقد است باید تحرکات این جنبش را خیلی قبل یعنی از همان زمان تقسیم بنگال دانست. در تقسیم بنگال «شوکت‌علی» و «محمدعلی» به نمایندگی از مسلمانان با کنگره ملی هند وارد گفتگو شدند. تا آن زمان مسائل این جنبش بیشتر معطوف به داخل بود تا خارج (موثقی، ۱۳۷۷، ۲۸۸). در آستانه شکل‌گیری جنبش خلافت در هند، شرایط جهان اسلام روزبه‌روز با فشار و اشغال سرزمین‌های اسلامی بخصوص قلمروی خلافت عثمانی در سرزمین‌های عربی و شمال آفریقا، توسط غربیان مواجه بود. به گفته پی هاردی «از حدود ۱۸۸۰ م فشار اروپائی‌ها بر دنیای اسلام به شدت افزایش یافت. فرانسه ۱۸۸۰ م تونس را اشغال کرد. بریتانیا در ۱۸۸۲ م مصر را به تصرف درآورد. اریتره در سال ۱۸۸۵ م به اشغال ایتالیا درآمد. در جنگ ۱۸۹۸ م بریتانیا سوریه را تصرف کرد و...» (هاردی، ۲۴۰). در سال ۱۹۱۱ م ایتالیا به شکل ناگهانی به طرابلس علیه قوای عثمانی حمله‌ور شد. مدتی بعد از آن یعنی در سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ م جنگ‌های بالکان علیه عثمانی صورت گرفت (موثقی، ۱۳۷۷، ۲۸۷). سرزمین‌های عربی قلمروی عثمانی، یکی پس از دیگری ادعای استقلال نموده و سر به شورش برداشتند که دست استعمار در پس آن وقایع، به خوبی قابل مشاهده بود (ر.ک احمدی، ۸۵ به بعد).

مجموع این حوادث و رخدادها در سرزمین‌های اسلامی، زنگ خطری بود که مسلمانان هند را به موضع‌گیری علیه آن وادار نمود. به گفته لعل نهرو «موج عظیمی از همدردی و هواداری نسبت به ترکیه عثمانی در میان مسلمانان هند برخاست. درواقع در این مورد، تمام مردم هند این همدردی را ابراز می‌کردند؛ اما مسلمانان در این امر شور بیشتری نشان می‌دادند». نهرو درجای دیگری زمینه پیدایش جنبش خلافت را چنین تحلیل می‌کند؛ «وقتی جنگ جهانی اول شروع شد، برای مسلمانان لحظه دشواری پدیدار شد. زیرا در این جنگ انگلیس و عثمانی رو در روی هم قرار گرفته بودند و مسلمانان نمی‌دانستند چه کنند. وقتی جنگ تمام شد، احساسات درهم فشرده

مسلمانان به صورت نهضت خلافت منفجر گشت» (لعل نهرو، ۱۳۶۱، ج ۲: ۵۷۵).

مهم‌ترین هدف جنبش خلافت در بُعد بین‌المللی حمایت از خلافت عثمانی و جلوگیری از تجزیه قلمرو حاکمیت آن بود. در این راستا، علاوه بر تبلیغات رسانه‌ای و حمایت فکری، دست به اقدامات عملی چندی زدند که به اختصار مواردی از آن را یادآوری می‌کنیم:

۱ - در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۹ م رهبران جنبش خلافت، در حمایت از خلافت تظاهرات گسترده به راه انداختند. یک ماه بعد کنفرانس خلافت در دهلی برگزار شد. در آن نمایندگان جنبش خلافت از سراسر هندوستان گرد هم آمدند. گاندی که ریاست کنفرانس را به عهده داشت از هندویان خواست در مشکلی که برای مسلمانان پیش آمده، باید با آن‌ها متحد و هم‌داستان شوند. وی در همان کنفرانس خواسته مسلمانان در مورد خلافت را، عادلانه خواند (موثقی، ۱۳۷۷، ۲۹۴). درواقع همراهی و پشتیبانی بزرگان هندو مثل گاندی و... یکی از موفقیت‌های جنبش خلافت بود. اگرچه ایشان در نتیجه اصلی یعنی جلوگیری از فروپاشی خلافت، کاری از پیش نبردند اما همان اشتراک فکری - سیاسی هندویان با مسلمانان، سبب تقویت جبهه مبارزه با استعمار در داخل هندوستان گردید.

۲ - کنفرانسی دیگر از سوی جنبش در اواخر ۱۹۱۹ م برگزار شد. در این کنفرانس تصمیم بر اعزام هیئتی از نمایندگان به اروپا برای پیگیری خواسته‌های جنبش شدند. این خواسته‌ها مبنی بر حفظ و نگهداری سه شهر مقدس مکه، مدینه و بیت‌المقدس تحت اختیارات خلیفه مسلمین و نیز بازگشت شبه جزیره عربستان، سوریه و عراق به همان مرزهای قبل از جنگ بود (همان، ۲۹۶).

۳ - کنفرانس سومی هم در ۱۹۲۰ م در بمبئی برگزار شد. در آن تصویب شد که اگر چنانچه به خواسته‌های آنان در کنفرانس‌های قبلی، توجه نشود دست به تحریم کالاهای خارجی خواهند زد و سیاست عدم همکاری با دولت را درپیش خواهند گرفت. سرانجام با انعقاد قرارداد سور در ۱۹۲۰ م که بین انگلیس و انقلابیون ترک، صورت گرفت و تجزیه عثمانی به رسمیت شناخته شد، جنبش خلافت به رسم اعتراض از بی‌توجهی انگلستان بر خواسته‌های این جنبش، سیاست عدم همکاری کامل با دولت استعماری انگلیس در هند را به تصویب رسانید و رسماً مبارزات ضد استعماری در هند وارد مرحله تازه شد و تا آزادی کامل هندوستان، ادامه یافت.

- جنبش خلافت پاسخی به سیاست‌های تفرقه‌افکنانه استعمار: سیاست‌های

استعماری در هند توأم با ایجاد تفرقه‌های داخلی جهت عدم دسترسی به یک وحدت ضد استعماری در هند بود. پیامد مهم این نوع سیاست‌ها، ایجاد بدبینی و تنفر هندو و مسلمان نسبت

به همدیگر بود. بخشی از هندوها احساس می‌کردند؛ استعمار توجه بیشتری به مسلمانان دارد و درواقع می‌خواهد بار دیگر مسلمانان را بر آن‌ها مسلط نماید. لذا در مواردی دست به اقدامات تبلیغاتی و عملی علیه مسلمانان می‌زدند.

به نمونه‌های از این‌گونه افکار که در آثار و بیانات بعضی از نویسندگان هندو نشر و ترویج می‌شد اشاره می‌کنیم: «مسلمانان، شاهکار پروردگار در خلق افرادی است که با مذاهب دیگران دشمنی می‌ورزند». این مسلمانان بودند که به جنگ هندوها رفته و بارها سرزمین هند را از بین برده‌اند. امثال محمود غزنوی، نادرشاه افشار و مغولان که بعدها سلسله اسلامی را تشکیل دادند ... مسلمانان بارها به هندوها حمله کرده‌اند و امروز هم نوادگان آن‌ها به دشمنی خود ادامه می‌دهند. «طبیعت ستیزه‌طلب و مهاجم قوم مسلمان بر هیچ‌کس پوشیده نیست. دو به هم زنی در رگ‌های آنان جریان دارد. نزاع، بلوا، زبان رساندن به دیگران، ستم کردن به ستم‌دیدگان و آزار تهی‌دستان، کار عادی و روزانه آنان است. مسلمانان از این واقعیت که هندوها زمانی کفش آنان را جفت می‌کردند و حالا مقام‌های برابر و حتی برتر از آنان را کسب کرده‌اند، خشمگین شده‌اند» (مشیرالحسن، ۱۹۷ و ۱۹۸).

این سخنان نمونه‌ای از افکار امثال «رادها جاران گوسوامی» بود که در دهه ۱۸۸۰ م منتشر و به تحریک علیه مسلمانان اقدام می‌نمودند. نمونه‌ی دیگر «جنبش حمایت از گاو» بود که به بهانه مقابله با خشونت مسلمانان علیه گاوها به راه انداخته شده بود. این جنبش باعث درگیری‌های خشونت‌باری بین مسلمانان و هندوها شده و در دو دهه آخر قرن ۱۹ با باقی‌گذاشتن صدها نفر کشته، به یکی از مسائل مهم تبدیل شده بود. ضدیت ملی مذهبی ماراتایی‌ها در جنوب هند علیه مسلمانان و جنبش مقابله با زبان اردو و تبدیل آن به زبان هندی و... از اقدامات دیگری است که می‌توان به آنها اشاره کرد (شیخ عطا، ۳۴۵). این جنبش‌ها همه در راستای اهداف تفرقه‌افکنانه استعمار شکل گرفته و طرفدارانی از هردو طرف مسلمان و هندو پیدا کرده بود که واقعاً همدیگر را دشمن تلقی نموده و درصدد حذف طرف مقابل بودند.

این اقدامات از سوی هندوها عده از مسلمانان را به این فکر فرو برد که دشمن اصلی آن‌ها هندوها هستند نه استعمار. رهبری این طیف را سید احمدخان تجددگرا عهده‌دار بود که همچنان که از لحاظ فرهنگی به سازگاری کامل مدرنیته غربی با اسلام معتقد بود. وی از لحاظ سیاسی هم خطر هندو را بیش از استعمار می‌دانست و معتقد بود «خطر اصلی که مسلمانان را تهدید می‌کند، تجدید حیات هندوئیسم افراطی است. در دیدگاه وی هندوها درصددند که مسلمانان را از حقوق

خود محروم سازند و چون هندو دارای اکثریت ۸۰ درصدی اند این امر برای آنان میسر است» (همان، ۳۲۴). وی از حضور استعمار به عنوان فرصت قوی شدن مسلمانان علیه هندو، یاد می‌کرد و حتی جدایی مسلمانان از هند را پیشنهاد می‌کرد که بعداً به عنوان کشور پاکستان تحقق عملی یافت.

با توجه به آنچه یاد شد؛ تقابل هندو و مسلمان، مهم‌ترین چالشی بود که می‌توانست اتحاد علیه استعمار را با چالش مواجه کند. لذا وظیفه اصلی جنبش خلافت از این حیث، رفع این گونه سوء تفاهم و جلب نظر هندوها به خود بود. ابوالکلام خود در این زمینه می‌گوید: «... با آن‌ها (انقلابیون هندو) به بحث پرداختم و گفتم تصور این که توده مسلمان دشمن آن‌هاست، اشتباه محض است ... مسلمین در ایران، ترکیه و مصر برای به دست آوردن آزادی سیاسی می‌کوشند و باید مسلمین هندوستان را با تبلیغات به سوی خود جلب کنیم و به این مبارزه سیاسی بکشانیم. نیز یادآور شدم که نه تنها دشمنی شدید بلکه بی‌اعتمادی نسبت به مسلمانان، آزادی سیاسی را مشکل خواهد ساخت؛ بنابراین به هر قیمتی که شده باید دوستی و طرفداری این جماعت را به دست آورد» (بازرگان، ۷۷).

از طرف دیگر ابوالکلام با صحبت در مجامع اسلامی هند، آنان را به این امر توصیه می‌کرد؛ که باید هر مشقتی را تحمل کنند تا بتوانند روابط دوستانه با هندوها داشته باشند. یکی از گزارشگران اطلاعات انگلیس در مورد ابوالکلام می‌نویسد: «او مدافع ثابت قدم سواراج (اسمی که انقلابیون برای خود انتخاب کرده بودند) است و عقیده دارد که پیروان محمد ﷺ باید هر مشقتی را که ممکن است به آن‌ها آید، تحمل کنند و برای این که بتوانند روابط دوستانه‌ای با هندوها برقرار کنند، باید از خودگذشتگی نشان دهند» (مشیرالحسن، ۱۰۰).

در مجموع می‌توان گفت، اگرچه جنبش خلافت به هدف اصلی خود مبنی بر جلوگیری از فروپاشی قلمرو خلافت و جلوگیری از اضمحلال اصل خلافت توفیقی به دست نیاورد، اما توانست حمایت کشورهای اسلامی از جمله افغانستان را که در آن زمان توانسته بود استعمار انگلیس را شکست بدهد، به خود جلب نماید. مهم‌ترین موفقیت جنبش خلافت را باید در ب، عد داخلی دانست که موفق شدند؛ توجه سران مهم هندو مثل گاندی و نهرو را جلب نموده و به یک محمل نیرومند علیه استعمار تبدیل کنند.

وجه بارز و مثبت دیگر جنبش خلافت که می‌توانست الگویی برای سایر کشورهای اسلامی باشد، وحدت درون اسلامی آن است. این وحدت در جنبش خلافت، تحقق عینی یافته بود. چرا که

اعضای بلندپایه و حتی بنیان‌گذاران اصلی آن شخصیت‌های مهم شیعه چون امیرعلی، محمدعلی و شوکت‌علی بودند که بنابر مصالح اسلامی از حامیان اصلی خلافت سنی محسوب می‌شدند. حتی «آقاخان» اسماعیلی‌مذهب هم در همیاری با جنبش خلافت در نامه مشترک با امیرعلی از رفتار رهبران ترکیه جدید نسبت به مقام خلافت اعتراض کرد و خواهان موضع‌گیری بهتر ترکیه نسبت به خلافت شد (لعل نهرو، ۱۳۸۶، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و لوئیس، ۳۶۹).

نتیجه

جنبشی که در هند به حمایت از خلافت عثمانی به راه افتاد، درواقع نقطه عطف و حاصل تلاش فکری متفکران اسلامی امثال ابوالکلام آزاد است. وی به لحاظ فکری و عملی تلاش‌های زیادی در این راستا انجام داد. موقعیت خاص مسلمانان هند که بین دو مخمسه، اقلیت و استعمار گیر افتاده بودند، باعث شده است در رابطه با ماهیت و صداقت حمایت از ایده خلافت که به شکل‌گیری جنبش خلافت انجامید، چون‌وچرایی صورت بگیرد.

بعضی در تحلیل ایده خلافت در بین مسلمانان هند، تنها به این نظر بوده‌اند که متفکران اسلامی با این‌گونه توجهات به خلافت، تنها می‌خواستند از عقده حقارت در اقلیت بودن، در کشمکش‌های قومی بین هندو و مسلمان، رهایی یابند. ساگزنا در تحلیل از جنبش‌های اسلامی در هند می‌گوید: «... تاریخ درگیری میان هندوها و مسلمانان هند را می‌توان به بهترین وجهی به مفهوم کوشش‌هایی دانست که نخبگان مسلمان انجام می‌دادند تا از عقده در اقلیت بودن، خلاصی یابند و در این راستا سه جریان مهم تجددخواهی، جنبش خلافت و جنبش پاکستان تظاهر این کوشش‌ها بود» (مشیرالحسن، ۶۳). درواقع از نگاه ساگزنا، تفاوتی از این جهت بین جنبش خلافت که ابوالکلام آن را هدایت می‌کرد و جنبش تجددخواهی که سید احمدخان رهبری آن را به عهده داشت، وجود ندارد. زیرا هردو می‌خواستند در موازنه قدرت با هندوها کم نیابند، اما تاکتیک‌ها فرق می‌کرد. یکی دست به دامن خلافت شده بود و دیگری صلاح را در اطاعت از استعمار می‌دانست!

حمید عنایت هم طرفداری از خلافت را از آن جهت می‌داند که به خاطر قدرت‌یابی جنبش‌های دینی، جبهه مبارزه با سلطه غرب مستحکم گردد. لذا «با الغای خلافت در ترکیه جنبش خلافت [هم] به انحطاط گرایید و اکثریت مسلمین هند مساعی خود را روی مسائل داخل متمرکز نمودند و در ۱۹۲۵ م نهضت خلافت اعلام کرد؛ که توجه خود را به رفاه جامعه مسلمین هند، معطوف

می‌دارند و حتی از شرکت در کنفرانس ۱۹۲۶ م قاهره در امور خلافت، هم ابا ورزیدند». اگرچه در مورد شخص آزاد، آقای عنایت هم بعید می‌داند که او به‌جهت تسلط به علوم دینی از اعتقاد راسخ نسبت به خلافت به‌راحتی تغییر جهت بدهد (عنایت، ۱۳۷۲، ۱۱۱).

نهر، هم در مورد ابوالکلام آزاد، وی را از آن‌جهت متفاوت از رهبران پیرتر مسلمان می‌داند؛ که گرفتار کوتاه‌نظری‌های مذهبی آنان نشده و تمایلات تجزیه‌طلبانه ندارد. در دیدگاه نهر، ابوالکلام یکی از ناسیونالیست‌های هند به‌حساب می‌آید. «او خود رشد ناسیونالیسم را در ترکیه و کشورهای اسلامی دیگر دیده بود و معلومات خود را با هند منطبق می‌ساخت و نهضت ملی هند را از همان نوع تشخیص می‌داد». «آزاد نشان می‌داد که میان اسلام و علاقه به کشورهای اسلامی با ناسیونالیسم هند تفاوتی وجود ندارد» (لعل نهر، ۱۳۶۱، ج ۵۷۷، ۲).

وجه مشترک این نظرها را می‌توان در این دانست که؛ ایده خلافت را صرفاً یک ایده سیاسی می‌دانند که برخوردش با خلافت جنبه تاکتیکی داشته و حمایت از آن را تنها راه تقویت مسلمانان هند در مناسبات آنان با اکثریت هندو و مبارزه علیه استعمار می‌دانستند. اما آنچه نوشتار حاضر به آن پرداخته نشان می‌دهد، دست‌کم باید بین آنچه ابوالکلام آزاد در رابطه با مبنای خلافت بیان می‌داشت و بین آنچه امثال محمدعلی در رابطه با خلافت معتقد بودند، فرق گذاشت. خلافت در اندیشه محمدعلی و دیگر رهبران شیعی جنبش خلافت، نمی‌توانست مبنایی اعتقادی داشته باشد، لذا باید حمایت‌های آنان از خلافت را حمل بر اقتضای زمانی و مکانی کرد که با عوض شدن شرایط می‌توانست، دیدگاه آنان نیز تغییر یابد. به این معنا که آنچه برای آن‌ها مهم بود، رهایی هند از چنگال استعمار و برگشت عظمت گذشته مسلمانان هند بود. در اندیشه ایشان چنانچه این مهم توسط فرد یا دستگاه غیر از خلافت تأمین می‌شد، مورد استقبال قرار می‌گرفت. چنانچه محمدعلی در رابطه با امان‌الله خان شاه افغانستان که توانسته بود، استقلال افغانستان را به دست آورد اظهار داشته بود، اگر افغان‌ها به هند حمله کنند، وظیفه هر مسلمان است که در حمایت از آن‌ها به جهاد ملحق شوند (گریگوریان، ۲۹۳ و نوید، ۷۹).

اما در رابطه با ابوالکلام آزاد، چنانچه در این نوشتار اشاره شده است؛ باید اندیشه خلافت در آراء او را فراتر از یک تاکتیک صرف سیاسی دانست. خلافت در اندیشه او ریشه در اعتقادات دینی او داشت. وجه غالب اندیشه سیاسی اسلام سنی، مبنی بر جدایی ناپذیر بودن سیاست از دیانت است. خلافت تبلور انحصاری این دیدگاه بود؛ بنابراین می‌توان وی را در زمره آن دسته از عالمان و متفکرانی اسلامی دانست که اگرچه با تجدد غربی از نزدیک آشنا بود اما در مقابل آن دچار

خودباختگی نشد و به اصول سنتی اسلامی خود و البته با دید اصلاح‌طلبی پایبند و وفادار ماند. اگرچه نمی‌توان شرایط و زمانه حاکم بر جامعه مسلمان هند را در شکل‌گیری اندیشه‌های او و یا هر شخص و جنبشی دیگر، بی‌تأثیر دانست و خصوصیت بومی بودن آن را به‌کلی منکر شد.

فهرست منابع

- آزاد، ابوالکلام، شهید اعظم و اسوه حسین، ترجمه نذیر احمد، زاهدان، هفت اقلیم شرق، ۱۳۸۳.
- احمدی، حمید، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران، انتشارات کیهان، چ دوم، ۱۳۷۷.
- بازرگان، مهدی، آزادی هند، تهران، نشر امید، بی‌تا.
- بجنوردی، کاظم، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- بهی، محمد، اندیشه نوین اسلامی در رویاروی با استعمار غرب، ترجمه حسین سیدی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
- خامنه‌ای، سید علی، مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، بی‌جا، انتشارات آسیا، ۱۳۴۷.
- زارع، محمدرضا، علل رشد اسلام‌گرایی در ترکیه، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۳.
- شریعتمداری، حمیدرضا، سکولاریسم در جهان عرب، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲.
- شیخ عطا، علی‌رضا، دین و سیاست؛ مورد هند، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.
- عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، چ سوم، ۱۳۷۲.
- عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیرکبیر، چ ششم، ۱۳۸۵.
- علیخانی، علی‌اکبر و دیگران، اندیشه سیاسی در جهان اسلام (از فروپاشی خلافت عثمانی)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، ۱۳۸۴.
- قدردان قراملکی، محمدحسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ دوم، ۱۳۸۰.
- گریگوریان، وارتان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، نشر عرفان، ۱۳۸۸.
- لعل نهر، جواهر، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- لعل نهر، جواهر، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، چ

سیزدهم، ۱۳۸۶.

لوئیس، برنارد، ظهور ترکیه نوین، ترجمه محسن علی سبحانی، (بی‌جا)، انتشارات مترجم، ۱۳۷۲.

مشیرالحسن، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.

موثقی، احمد، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، انتشارات سمت، چ دوم، ۱۳۷۷.
موثقی، احمد، بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه (۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰)، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۲، تابستان ۱۳۸۰.

نوید، سنزل، افغانستان در عهد امانیه، ترجمه محمد نعیم مجددی، هرات، حریری، چ دوم، ۱۳۸۸.

হারدی، پی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.